

خلافت عباسیان و نقش علویان، بسترسازی و حضور در خلافت

علی امامی فر^۱

چکیده

پس از نهضت عاشورا، نزاع علویان با انگیزه‌های مختلف، از جمله بر سر امامت و به دست آوردن قدرت، موجب تضعیف موقعیت و محرومیت اهل بیت (علیهم السلام) و در نهایت، تداوم انحراف مسیر امامت و قدرت گرفتن بنی عباس شد. زیدین علی با جدایی از صادقین (ع) و عدم همراهی با آنان اولین تفرقه و اختلاف را میان شیعیان به وجود آورد. فرزندان امام حسن (ع)، ضمن جدایی از اهل بیت (ع) و نزدیکی با بنی امیه نیز در نزاع و تقابل با اهل بیت (ع) فعال بودند و خود را صاحب حق می‌پنداشتند. آنها در این راه با امام صادق (ع) به شدت نزاع و مقابله می‌کردند و از طرفی با ایجاد فرقه زیدیه توسط فرزندان مثل محمد و ابراهیم و دوری از اهل بیت (علیهم السلام) سبب اختلاف و تشتت بیشتر شیعیان شدند. محمد بن حنفیه نیز ادعای امامت داشت و فرزندانش به ویژه پسر بزرگ او ابوهاشم، در جدایی از اهل بیت (ع) و تقابل سیاسی و فرهنگی با آنها و در نهایت واگذاری حق امامت به بنی عباس و فرستادن بخش زیادی از شیعیان، که از آنها پیروی می‌کردند، به دنبال بنی عباس، ضمن ایجاد اختلاف بیشتر میان شیعیان، موجب مشروعیت بخشیدن و تقویت بنی عباس شدند. بنی عباس با استفاده از واگذاری حق امامت به آنها و محبوبیت اهل بیت (ع) و جذب مردم به خود از یک سو و نیز با بهره‌گیری از اختلاف علویان از دیگر سو توانستند قدرت را در اختیار بگیرند. ضمن تداوم انحرافات در رهبری و امامت امت اسلامی، نسبت به ائمه (ع) و شیعیان آنها سختگیری بیشتری اعمال نمودند.

واژگان کلیدی

علویان، ائمه (ع)، زیدیه، بنی حسن، محمد بن حنفیه، عباسیان، خلافت.

۱. عضو هیئت علمی واحد ساوه، ساوه، ایران.

طرح مسأله

بعد از قیام عاشورا و قیام‌هایی که بعد از آن رخ داد، حکومت بنی‌امیه متزلزل شد و فضای عمومی جامعه اسلامی متوجه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) بود و زمینه تشکیل حکومت برای آنها فراهم بود. بنی‌هاشم که شامل فرزندان علی (علیه‌السلام) یعنی بنی‌الحسن، بنی‌الحسین (اهل‌بیت (علیهم‌السلام))، محمد بن حنفیه و نیز بنی‌عباس بودند با دو شعار و هدف مشترک با بنی‌امیه مبارزه می‌کردند؛ یکی این که بنی‌امیه لایق و مستحق حکومت نیستند و دیگری این که امامت و رهبری امت اسلامی، حق اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است و آنها لایق این مقام و جایگاه هستند. نتیجه این مبارزات در نهایت، به قدرت رسیدن بنی‌عباس و محرومیت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) از حکومت بود. سؤال این است که چرا از مجموع این چهار گروه، عباسیان که در مقابل اهل‌بیت (علیهم‌السلام) جایگاهی نداشتند و به تعبیری حتی امید و طمعی در حکومت نداشتند، به قدرت رسیدند؟

درباره این که چه عواملی سبب به قدرت رسیدن بنی‌عباس شد، سخن زیاد گفته شده است؛ اما سؤال و سخن ما درباره «نقش علویان در به قدرت رسیدن بنی‌عباس» است که در این نوشته به آن پرداخته شده است.

این پژوهش به نحو اجمال درصدد بررسی و تبیین نقش دو گروه از علویان، یعنی محمد بن حنفیه و فرزندان او و بنی‌الحسن در این امر، یعنی تضعیف موقعیت امامت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) و به قدرت رسیدن بنی‌عباس است.

اگرچه زید بن علی در ایجاد اختلاف بین شیعیان و مخالفت با رهنمودهای ائمه نیز در این امر دخیل بوده است.

واژه‌شناسی

الف: اهل‌بیت (علیهم‌السلام)

اهل‌بیت در لغت به معنی «کسانی است که به سبب نسب با هم جمع‌اند» و قبل از اسلام نیز کاربرد داشته و در قرآن نیز به کار رفته است. (احزاب: ۳۳ و هود: ۷۳) اهل‌بیت اصطلاحی قرآنی، حدیثی، کلامی و تاریخی است. اگرچه کاربرد این اصطلاح در تاریخ

اسلام بسیار مختلف و متفاوت بوده است، لکن منظور ما از اهل بیت در این نوشته، ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶، ص ۴۶۳) کسانی که آیه تطهیر (احزاب (۳۳): ۳۳) در مورد آنها نازل گشته و در زمان مورد بحث، یعنی قدرت یافتن بنی عباس، مراد از اهل بیت امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است.

ب: بنی الحسن یا حسنین

اصطلاحاً «بنی الحسن یا حسنین» به فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) برای بازشناسی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) اطلاق می شده است. از میان فرزندان امام حسن (علیه السلام) که نسبتاً زیاد بودند، زید بن الحسن و حسن بن الحسن و فرزندان آنها، به خصوص فرزندان حسن بن الحسن، مثل عبدالله بن حسن و فرزندان در زمینه سیاست فعال بودند. اصطلاح بنی الحسن چیز جدیدی نیست، بلکه از زمان قیام‌های آنها طرفدارانشان این عنوان و اصطلاح را جعل و به کار برده‌اند؛ (محلّی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۵۰؛ اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۴۴۵)

ج: محمد بن حنفیه

محمد بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) معروف به ابن حنفیه و سه نفر از فرزندان او به نام‌های ابوهاشم عبدالله، حسن و علی در صحنه مسائل سیاسی-اجتماعی و فرهنگی و مذهبی حضور داشته، نقش بازی کردند. (سمرقندی، ۱۴۱۸، ص ۱۰۳)

زیدیه

زیدیه، اصطلاحی است که به پیروان زید بن علی اطلاق می شود؛ اما این فرقه را به عنوان شاخه‌ای از تشیع، فرزندان عبدالله بن حسن سامان دادند. آنها برای جذب طرفداران زید، خود را پیرو زید در مبارزه و جهاد معرفی می کردند.

د: بنی عباس

منظور از بنی عباس در این نوشته، فرزندان عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب هستند که رهبری جریان فعالیت‌های آنها را در دست داشتند. علی بن عبدالله، محمد بن علی و فرزندان محمد؛ ابراهیم بن محمد (معروف به ابراهیم امام)، عبدالله بن محمد ابوالعباس (سفاح) و

ابوجعفر المنصور عبدالله بن محمد. خلفای عباسی از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ بر قسمت بزرگی از جهان اسلام حکومت کردند.

زمینه‌های حضور فرزندان امام مجتبی (ع) در دستگاه خلافت

حقیقت و واقعیت این است که اهل بیت (علیهم‌السلام) بر اساس ملاکی که حضرت علی (علیه‌السلام) بیان فرمودند (نهج البلاغه، خطبه ۳ و ۱۳۱) که حکومت از باب مقدمه برای اجرای احکام دین و دفاع از حقوق مردم، یک وظیفه الهی است و اینکه جامعه بدون امام ممکن نیست: «لَا بَدَأَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)، به دنبال به دست گرفتن حکومت بودند. ائمه از جمله امام صادق (علیه‌السلام) نیز بر این اساس به دنبال به دست گرفتن حکومت بودند. اگرچه شرایط، از جمله نداشتن یار و یاور، این زمینه را برای او فراهم نیاورده بود (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۴۲) و در نتیجه سیاست و روش مبارزاتی ائمه (علیهم‌السلام) از مبارزه نظامی و صریح به مبارزه منفی و فرهنگی، تغییر کرد. این شرایط، زمینه را برای حضور فرزندان امام حسن و محمد بن حنفیه در صحنه سیاسی و اجتماعی فراهم آورد.

میان فرزندان زیاد امام حسن (علیه‌السلام) تنها دو نفر از آنها و فرزندان‌شان به مسائل سیاسی و فرهنگی توجه داشته و نقش ایفا نموده‌اند؛ یکی زید بن حسن و دیگری حسن بن حسن که به حسن مثنی معروف است.

زید بن حسن (۳۰-۵۱۲۰)^۱

بزرگ‌ترین فرزند امام حسن (علیه‌السلام) زید است. او با امام سجاد (علیه‌السلام) هیچ ارتباطی نداشت و با امام باقر (علیه‌السلام) نیز بر سر امامت درگیر شد و رفتار بدی با آن حضرت داشت. حضرت صادق (علیه‌السلام) فرموده‌اند: «زید بن حسن با پدرم در مورد میراث پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اختلاف داشت. می‌گفت من از فرزندان حسنم و از شما به میراث پیامبر سزاوارترم؛ زیرا من از نژاد فرزند بزرگ‌ترم باید میراث پیامبر را با من تقسیم کنی و سهم مرا بدهی. پدرم سخن او را نپذیرفت و...». بنا بر روایت مجلسی در بحار، زید

۱. در تاریخ تولدش اختلاف است.

موجب شهادت امام باقر (علیه السلام) شد. (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۰۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۶، ص ۳۲۹) اگرچه خلاف این نیز بیان شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۶، ص ۲۳۰) حسن بن زید فرزندش نیز در به آتش کشیده شدن خانه امام صادق با منصور همراهی داشت. (کلینی، ج ۱، ص ۴۷۲)

این امر باعث شد زید بن حسن به بنی امیه نزدیک شود و بنی امیه هم از او حمایت کنند و در نتیجه وی به دربار بنی امیه رفت و آمد داشت. (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹۲) این نزدیکی باعث شد او دخترش را به تزویج ولید بن عبدالملک بن مروان درآورد: «... و بنتاً اسمها نفیسه خرجت إلى الولید بن عبدالملک بن مروان، فولدت له.» (ابن عنبه، ۱۳۸۷، ص ۵۰) به همین دلیل چون زید بر ولید بن عبدالملک درآمد او را بر سریر خویش جای داد و یکبار سی هزار دینار به او عطا کرد (ابن عنبه، ۱۳۸۷، ص ۶۶) ابن حجر عسقلانی سیده نفیسه را نوه زید و دختر حسن بن زید دانسته است. (ابن حجر، ۱۳۲۵، ج ۲، ص ۲۷۹) شیخ مفید ضمن تصریح به همراهی زید بن حسن با بنی امیه، این امر را حمل بر تقیه نموده است. (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۲)

شیخ مفید مدعی است که زید بن حسن ادعای امامت نداشت تا از دنیا برفت. ایشان شیعیان را در این زمان دو گروه امامیه و زیدیه می داند و بر اساس ملاکات هیچ یک از این دو گروه، زید شرایط امامت را نداشته است؛ زیرا از نظر امامیه امامت با نصّ و نصب است، حال آنکه هیچ نصی درباره ایشان و فرزندان امام حسن (علیه السلام) نرسیده و وجود ندارد و هیچ یک از آنان چنین ادعایی برای خود نکرده اند و اما زیدیه، از دیدگاه آنها پس از علی و حسن و حسین (علیهم السلام) شرط امامت، دعوت به خود و جهاد است و زید بن حسن با بنی امیه مدارا می کرد و از جانب ایشان کارهایی عهده دار می شد و رأی او با دشمنان خود به تقیه بود و با ایشان آمیزش می کرد و این کار (تقیه و آمیزش) در اعتقادات زیدیه با نشانه های امامت سازگار نیست؛ (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۹) اما این امر مانع از ادعای او برای ریاست و بزرگی نبود.

برخی مورخان از جمله شیخ مفید بیان می دارند که زید بن حسن (ع) امور مربوط به صدقات رسول الله (ص) را برعهده داشت. پس از به حکومت رسیدن سلیمان بن عبدالملک

وی به عاملش در مدینه^۱ نوشت: «هرگاه این نامه به دست تو رسید، زید را از تولیت صدقات رسول خدا عزل کن و آن را به یکی از خویشاوندان وی واگذار و او را در این امر یاری کن.» عامل سلیمان فرمان او را اجرا کرد. (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۱)

زید از مقام تولیت صدقات معزول شد تا هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید. خلیفه وقت نامه‌ای بدین مضمون برای حاکم خود در مدینه نوشت: «زید بن حسن (ع)، (شخصیت) شریف بنی هاشم و مسن‌ترین آنان است؛ وقتی این نامه به دست تو رسید، صدقات پیامبر (ص) را به او بازگردان و در این کار او را یاری کن.» (مفید، ج ۲، ص ۱۷۶)

در منابع روایی آمده است که حضرت علی (ع) مقرر داشته بود که باید تولیت صدقات او در دست فرزندان فاطمه از فرزندان او باشد (نهج البلاغه، نامه ۲۴) و بعد از آنها در دست شایسته‌ترین فرد از اولاد او باشد. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۹) تولیت صدقات آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملک به زید بن حسن (ع) رسید. در این هنگام بین او و ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه بر سر تصدی امور صدقات اختلاف پیدا شد. ابوهاشم به زید گفت: تو می‌دانی که ما در حَسَب و نَسَب با هم فرقی نداریم. تنها فضیلت تو بر من، این است که تو از فرزندان فاطمه زهراء (سلام الله علیها) هستی و من از این شرف بهره‌ای ندارم؛ ولی این صدقات از آن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیست، بلکه به امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) تعلق دارد؛ علاوه بر این، حضرت علی (علیه السلام) شرط کرده است که باید تولیت این صدقات در دست فاضل‌ترین و داناترین فرزندان او باشد و من از شما فقیه‌تر و داناتر هستم. هنگامی که این اختلاف پیش آمد، زید روانه دمشق شد و خلیفه اموی را از ماجرا آگاه کرد و ولید به نفع زید بن حسن (علیه السلام) حکم کرد. (عطارد، ۱۳۷۳، ص ۷۵)

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت که دفتر صدقات و موقوفات علی و عمر و عثمان را به

۱. ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم در خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۶ق) و عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود.

سوی او فرستد و ابن حزم فرستاد به نزد زید بن حسن، که به حسب سنّ از همه بنی‌هاشم بزرگ‌تر بود و او را از دفتر صدقه سؤال نمود. زید در جواب گفت: والی بعد از علی، حسن بود و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین و بعد از علی بن الحسین، محمد بن علی است، پس به سوی او بفرست و ابن حزم به سوی پدرم فرستاد و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد تا آن که آن را به ابن حزم تسلیم نمودم». (اردکانی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۵)

حسن بن زید (۱۶۸-۸۳)

فرزند زید یعنی حسن بن زید در مقابل علویین کنار بنی‌عباس قرار داشت. حسن بن زید از سال ۱۵۰ تا ۱۵۵ از طرف منصور عباسی امیر مدینه بود. وی غیر از مدینه نیز از طرف منصور امارت نموده است. (ابن‌عنه، ۱۳۸۷، ص ۴۹؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۶۰۱؛ مصعب بن عبدالله، ۱۹۹۹، ص ۵۶) وی در مقابل پسر عموهایش یعنی فرزندان حسن مثنی پشیمان و حامی بنی‌عبّاس بود، از میان علویون، او اوّل کسی بود که در تبعیت از بنی‌عباس لباس سیاه پوشید. (ابن‌عنه، ۱۳۸۷، ص ۴۹) هنگامی که سر بریده ابراهیم بن عبدالله را برای منصور آوردند، او کنار منصور بود. (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۳۰۲) بعد از منصور نیز مورد توجه مهدی قرار داشت و ملازم وی بود. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۳۲۰) او متهم به آتش زدن خانه امام صادق علیه السلام است. برخی از نوادگان زید مؤسس حکومت زیدیان در طبرستان بودند.

حسن بن حسن (حسن مثنی، ۹۷-۳۷ق)

حسن بن حسن معروف به «حسن مثنی» دومین فرزند امام حسن (علیه السلام) است. او حضور پررنگی در مسائل سیاسی و اجتماعی نداشت و در شورش عبدالرحمن بن محمد بن اشعث، علیه حجاج بن یوسف شرکت کرد. حسن مثنی در زمان خودش، متولی صدقات امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود: «کان وصیّ آیه و ولیّ صدقه جده. إقامته و وفاته فی المدینه». حجاج هنگامی که از جانب عبدالملک مروان امیر مدینه بود، خواست تا عمر بن علی علیه السلام را در صدقات پدر با حسن شریک سازد؛ اما حسن برای دادخواهی

به شام نزد عبدالملک رفت، عبدالملک مقدم او را مبارک شمرد و او را ترحیب کرد و سبب قدوم او را پرسید، حسن حکایت حجاج را بازگو کرد. عبدالملک گفت: این حکومت از برای حجاج نیست و او را تصرف در این کار نرسیده و من کاغذی برای او می‌نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. پس کاغذی در این باب برای حجاج نوشت و حسن را صلّه نیکو داد و رخصت مراجعت داد و حسن با عطای فراوان مکرماً از نزد او بیرون شد. (قمی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۶۲۴)

ولی فرزندان او به خصوص عبدالله بن حسن و فرزندان او نقش بسیار زیادی در حوادث سیاسی و فرهنگی تاریخ اسلام و به خصوص تاریخ تشیع ایفا نموده‌اند. اگرچه خبر دقیقی از ادعای امامت از طرف وی در دسترس نیست. گفته شده که عبدالملک بن مروان از او واهمه داشت؛ زیرا اهل عراق با او در مکاتبه بوده و او را به امر خلافت دعوت می‌کردند: «و اتهم بمکاتبه أهل العراق و أنهم یمتونه بالخلافه»؛ ولی فرزندان او به شدت مدعی امامت بودند. به نقل از ابن عساکر، او امامت علی (علیه السلام) در غدیر از زبان رسول خدا به معنی حکومت و قدرت را انکار کرده است: «وقیل للحسن: ألم یقل رسول الله: «من کنت مولاه فعلی مولاه» فقال: بلی و لکن و الله لم یعن رسول الله بذلک الإمارة و السلطان و لو أراد ذلک لأفصح لهم به.» (زرکلی، ۱۹۸۹، ج ۲، ص ۱۸۷؛ سامی بدری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۱۷)

علل رقابت و مخالفت زیدیان با ائمه (علیهم السلام)

همان گونه که گفته شد، زید و حسن فرزندان امام حسن (ع) رابطه خوبی با اهل بیت علیهم السلام نداشتند؛ اما تقابل سادات حسنی با سادات حسینی بیشتر در زمانی بروز کرد که بنی هاشم، اعم از علویون و بنی عباس، با بنی امیه مبارزه می‌کردند. در نشست ابواء^۱، عبدالله بن حسن، (عبدالله محض) پدر نفس زکیه، فعالیت‌های زیادی برای معرفی ایشان به

۱. ابواء، نام روستایی نزدیک وذان میان راه مکه و مدینه که در جنوب غربی مدینه (۱۷۰ کیلومتر) و شمال غربی مکه (۲۰۰ کیلومتر) قرار دارد. قبر آمنه بنت وهب مادر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بنا بر مشهور در این محل است. بنی هاشم و به خصوص اهل بیت تعلق خاطر به این مکان داشته‌اند. حضرت باقر و موسی بن جعفر (علیهما السلام) در آن جا متولد شده‌اند.

عنوان خلیفه، امام و مهدی موعود، انجام داد. بنی عباس نیز با ایشان موافق بودند و در این نشست خانوادگی همه با همین عناوین با نفس زکیه بیعت کردند. تنها کسی که از بنی هاشم مخالف این مسئله بود، امام صادق (علیه السلام) بود. امام در جلسه بنی هاشم حضور نداشت و عبدالله بن حسن مخالف حضور ایشان بود و گفت: «کسی را به دنبال جعفر نفرستید؛ زیرا او کار را بر شما خراب خواهد کرد»؛ اما به دلیل شخصیت و جایگاه آن حضرت، مجبور بودند ایشان را دعوت کنند. عبدالله خود اقرار داشت بدون تأیید امام صادق (علیه السلام) کسی او را به عنوان امام نخواهد پذیرفت. عبدالله خطاب به امام صادق گفت: «وَأَعْلَمُ فَدَيْتُكَ أَتُكِّ إِذَا أَجَبْتَنِي لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنِّي أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيَّ أَثْنَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۵۹)

امام در این نشست با بیعت گرفتن برای نفس زکیه به عنوان مهدی مخالفت کرد و فرمود زمان این امر (قیام مهدی) نرسیده است. عبدالله از این مخالفت ناراحت شد و امام را به دروغگویی از روی حسادت متهم کرد و گفت: «تو می دانی حقیقت این نیست که می گویی. تو را حسد به این گفتار واداشته است. ابو عبدالله جواب داد: نه، قسم به خدا من حسادت نمی ورزم!» و چون خبر به قدرت رسیدن بنی عباس را بیان کرد، عبدالله به امام اهانت کرد و او را دروغگوی حسود خواند و علم غیب آن حضرت را انکار کرد و گفت: «به خدا ای جعفر! خداوند تو را بر علم غیبش آگاه نگردانیده و تو این سخنان را نگفتی مگر از روی حسادت نسبت به پسر من.» (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۲۲۶)

گفت و گو و درگیری عبدالله بن حسن و امام صادق (علیه السلام) بر سر این موضوع زیاد و گاهی شدید بوده است. «صفوان جمال گوید: «وَقَعَ بَيْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ بَيْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ كَلَامٌ حَتَّى وَقَعَتِ الصُّوْضَاءُ بَيْنَهُمْ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَأَفْتَرَقَا عَشِيَّتَهُمَا بِذَلِكَ»؛ میان امام صادق (علیه السلام) و عبدالله بن حسن، سخنی در گرفت تا به جنجال کشید به طوری که مردم اجتماع کردند، امام با عبدالله با این وضع از هم جدا شدند.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۵۵) موسی بن عبدالله ملاقات مکرر و گفت و گوی مفصل پدرش با امام صادق (علیه السلام) را در رابطه با بیعت و حمایت آن حضرت از مهدویت محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و انکار و رد امام را نقل کرده است. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۵۹)

فرقه زیدیه، در حقیقت، به مقدار زیادی ساخته دست سادات حسنی است و می‌توان گفت برخلاف اسم این فرقه، بنیانگذاران آن به عنوان یک فرقه در مقابل شیعه امامیه، همین سادات حسنی بودند. آن‌ها به دلیل حسادت^۱ (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ۳۷۴) و در رقابت بر سر مسئله امامت با امامانی که از نسل امام حسین (علیه السلام) بودند، تلاش کردند و این در حالی بود که روایات زیادی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خصوص امامان بعد از او وجود داشت. اصول تفکر زیدیان در موضوع امامت، مثل عدم ضرورت نصّ و نصب امام بعد از امام علی و حسنین (علیهم السلام)، اعتقاد به عدم ضرورت عصمت برای امام، جایز بودن امامت شخص مفضول، خارج کردن امامت از انحصار فرزندان امام حسین و تعمیم آن به فرزندان فاطمه (اعم از حسن و حسین)، جایز بودن حضور دو امام در یک زمان در دو سرزمین (سلطانی، ۱۳۹۰، ش، ص ۲۷۱)^۲ در این قالب، یعنی با هدف تقابل با فرزندان امام حسین، قابل بررسی است.

همان گونه که گفتیم، پس از شهادت زید بن علی، سادات حسنی مدیریت و رهبری زیدیه را به دست گرفتند و به عنوان رهبران زیدیه نسبت به امامیه، به خصوص حضرت امام صادق (علیه السلام) رفتار نابخردانه و دور از ادب و ایمان داشتند. رفتار عبدالله بن حسن را با ایشان بیان کردیم؛ اوج این رفتار را فرزند او، محمد بن عبدالله (نفس زکیه) با آن حضرت داشت. هنگام قیام، امام را احضار و از آن حضرت درخواست بیعت کرد؛ اما امام از بیعت با او امتناع ورزید. پس از این محمد با ایشان بی حرمتی کرد و دستور داد ایشان را زندانی کنند. (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۱۸۱) زیدیان (بنی الحسن) چون از امامان از اهل بیت (علیهم السلام) جدا شدند، پشتوانه فکری خود را از دست دادند و خود نیز توان تبیین صحیح و دفاع از عقاید خود را نداشتند، به ناچار منحرف شدند و این امر سبب شد تا آنها در مباحث اعتقادی، تحت تأثیر

۱. مصداق این کلام مولا صاحب الزمان (علیه السلام): «أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ»
 ۲. «...با توجه به حسنی بودن یحیی بن حسین و به دلیل آن که محمد نفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله اولین امامان حسنی زیدیه محسوب می‌شوند و نیز هر دو در یک زمان و در دو اقلیم امامت داشتند می‌توان این دو اصل را برگرفته از جنبش حسنیان دانست و این گونه نقش جنبش حسنیان را در پیدایش این دو اصل از عقاید فرقه زیدیه یافت.» (ر.ک: الهی‌زاده، جنبش حسنیان، ص ۵۸، ۷۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۹ و ۲۵۹)

کامل نظام فکری اعتزال قرار گرفتند، تا جایی که معتزله را بخشی از زیدیه دانسته‌اند. این زمینه از پیش وجود داشت؛ زیرا زید شاگردی واصل بن عطا بانی اعتزال را نموده بود. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۸۰)

از نظر فقهی نیز مکتب رأی ابوحنیفه، که در عراق نفوذ داشت، مورد قبول زیدیان قرار گرفت. زیدیه معتقد به قیاس هستند و در کنار منابع چهارگانه فقه شیعه «استحسان» و «مصلح مرسله» را نیز قبول دارند. «بدان که اعتقاد زیدیان در اصول کلام، اعتقاد معتزله بود و در فروع با نواصب موافق باشند و نزد ایشان قیاس و رأی و اجتهاد و استحسان دلیل شرعی بود و اکثر مذهب‌شان قیاس و استحسان باشد.» (حسینی رازی، ۱۳۱۴، ص ۱۸۷)

بنی‌الحسن از نظر سیاسی هم فریب آل‌عباس را خوردند؛ زیرا بنی‌عباس از سال ۹۹ که امامت را از ابوهاشم گرفتند و وارث تشکیلات محمدبن حنفیه و ابوهاشم شدند، در خراسان شروع به فعالیت نمودند و آن فرد و این فعالیت را از چشم علویان پنهان می‌کردند. بیعت عمومی بنی‌عباس در سال ۱۲۶ و ۱۲۹ با محمد نفس زکیه، فریبی بیش نبود.

خبر امام صادق (علیه‌السلام) از به قدرت رسیدن سفاح و منصور در مقابل اصرار بیهوده عبدالله بن حسن برای بیعت گرفتن برای پسرش محمدبن عبدالله، از این واقعیت حکایت می‌کند.

در صورتی که آن‌ها به داعیان خود در دوری از داعیان علوی دستور داده بودند، بهترین دلیل بر این امر است. گفته شده ابن‌عباس به فرزندش علی وصیت کرد (۶۸ق) پس از مرگ او، از حجاز خارج شود و از قیام‌های پسرعموهایش، علویان دوری کند. (اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱، ص ۱۳۰) محمدبن‌علی، نوه ابن‌عباس در ۱۰۰ قمری وقتی داعی خود را به خراسان می‌فرستاد، به او توصیه کرد از شخصی به نام غالب و یارانش، که در نیشابور از هوادارن و پیروان امام‌باقر (علیه‌السلام) بودند، دوری کند. او، برادران، فرزندان، داعیان و طرفدارانش در قیام زید (۱۲۲ق) و فرزندش یحیی (۱۲۵ق) شرکت نکردند. ابومسلم که داعی بنی‌عباس بود، هر کس را که مخالف یا حتی احتمال مخالفت با آنها را می‌داد، می‌کشت ولو از دشمنان بنی‌امیه بود که از آن جمله می‌توان به عبدا... بن معاویه بن عبدا... بن جعفر که نواده عبدا... بن جعفر بن ابی‌طالب (ع) است، اشاره کرد. به قولی او را

دستگیر کرد و کشت (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۱۵۸) و به قولی او را در زندان نگه داشت تا در زندان از دنیا رفت. (ابن سعد، بی تا، ج ۵، ص ۳۹۲)

بنابراین، بنی‌الحسن با جداسدن از ائمه اهل‌البیت از جهت اعتقادی، فقهی و سیاسی به انحراف رفته و شیعیان را گرفتار اختلاف و انحراف نمودند.

نحوه و چرایی ارتباط زیدیان با بنی‌امیه

فرزندان امام حسین (علیه السلام) به دلیل واقعه کربلا نه تنها با بنی‌امیه ارتباط نداشتند، بلکه دشمنی بین آنها به صورت پیدا و پنهان تداوم داشت؛ اما آن گونه که گفته شد، فرزندان امام حسن (علیه السلام) با بنی‌امیه ارتباط داشتند؛ به همین دلیل، فرزندان امام حسن (ع) در قیام زید در کوفه هیچ گونه دخالتی نداشتند. عبدالله بن حسن در مدینه با قیام زید مخالفت کرد و از آن اعلام برائت نمود. (امین، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۰)

قیام زید بن علی یکی از نشانه‌ها و بازتاب‌های این دشمنی است. این قیام ضربه محکم و مهلکی بود که سبب شد ده سال پس از قیام و شهادت زید حکومت بنی‌امیه ساقط شد و از بین رفت.

دلایل قیام زید را آن گونه که در منابع تاریخی ذکر شده، می‌توان در این امور یافت: امر به معروف و نهی از منکر، (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۷۱) تغییر وضع جامعه مسلمین که به واسطه حکومت بنی‌امیه از اصول اسلام دور شده بودند و بازگرداندن حکومت اسلامی، انتقام خون کشته‌شدگان کربلا، مقابله و مبارزه با فشار و ستم فراوان بنی‌امیه بر خاندان محمد و فرزندان آن حضرت. هشام و پدرش عبدالملک بن مروان از خون‌ریزترین حکام اموی بودند. حجاج بن یوسف ثقفی در زمان عبدالملک حاکم عراق بود. هشام نیز به شدت مراقب علویان بود تا دست به قیام نزنند؛ (طوقش، ۱۳۹۶، ص ۱۹۲) بنابراین، علاوه بر ظلم عمومی نسبت به همه مردم، نسبت به اهل‌بیت و شیعیان ظلم مضاعف روامی داشت. زید در چنین شرایطی رشد کرده و از این وضعیت بسیار ناراحت بود. این شرایط اجتماعی در قیام زید تأثیرگذار بوده است. از گزارش‌های تاریخی چنین برمی‌آید که زید به دلایل متعدد (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۲۲۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۵۰)، ملاقات‌های متعددی با هشام داشته و هر بار از جانب هشام مورد تحقیر و اهانت قرار می‌گرفته. این امر زید را

منقلب و او را به قیام بر ضد بنی امیه تحریک و مصمم تر می کرد. در جلسه ای که زید در حضور هشام شرکت کرده بود، به شدت مورد تحقیر و اهانت هشام قرار گرفت؛ از این رو هنگام خروج از مجلس هشام گفت: «هرگز گروهی تیزی شمشیر را ناخوش نداشته جز این که زبون و خوار گشته اند و از شام بیرون آمد و چون به کوفه رسید، مردم کوفه گردش انجمن کردند و پیوسته با او بودند تا این که برای جنگ با او بیعت کردند.» (مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۷۲؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۳۸۸)

قیام زید و فرزندش یحیی و شهادت مظلومانه این دو، تأثیر زیادی در جلب توجه مردم و پیروزی بنی هاشم و براندازی حکومت اموی داشت؛ زیرا ده سال بعد از قیام و شهادت زید (۱۲۲ق) حکومت بنی امیه (۱۳۲ق) منقرض شد. «شهادت دلخراش یحیی بن زید و رفتار اهانت آمیزی که پس از شهادتش بر کشته او و یارانش کردند، شیعیان خراسان را سخت متأثر ساخت، به طوری که مردم خراسان هفت روز بر یحیی سوگواری نمودند و در عزای او جامه سیاه پوشیدند و در آن سال هیچ کودکی در خراسان متولد نشد مگر این که نام او را یحیی یا زید گذاشتند.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۲۷۲) ابومسلم خراسانی از این موقعیت استفاده کرد و مردم خراسان را جمع نمود و وعده داد که انتقام خون یحیی را از کشتگان او خواهد گرفت؛ در حقیقت، خون یحیی، بهانه تحریک مردم شد و آتش غضب را در نهاد مردم روزبه روز شعله ور ساخت و در نتیجه، جمع کثیری از مردم خراسان را بر ضد بنی امیه همداستان نمود؛ در حقیقت، قیام زید و سپس یحیی، یکی از علل اصلی سقوط و هلاکت بنی امیه گردید. «نیروی هواخواه زید (علیه السلام) در واقع اساس به ثمر رسیدن انقلاب عباسیان بود.» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۳؛ فقیه محمدی جلالی، قیام یحیی بن زید، ص ۱۳۳؛ ناجی حسن، ثورة زید بن علی علیه السلام، ص ۱۵۲)

کارل بروکلمان می گوید: «علی رغم این که امیر عراق، یوسف بن عمر ثقفی، توانست قیام زید را پس از کشتن وی در یک نبرد خیابانی به آسانی سرکوب کند، حق این است که این نهضت آغاز سلسله ای طولانی از نهضت های شیعی است که به سقوط امویان منجر شد.» (زعیم الخیرالله، فرقه زیدیه و ارتباط آن ها با زید بن علی (علیه السلام)، معرفت، شماره ۸۶) فلهاوزن معتقد است قیام زید بن علی یکی از قیام هایی است که پایه های حکومت

اموی را لغزاند و علت اصلی برای قیام ابومسلم خراسانی و یاران او در خراسان بود که پرچم انقلاب بنی عباس را برافراشتند. (همان)

بنی الحسن بعد از به قدرت رسیدن بنی عباس و بر سر حکومت با بنی عباس درگیر شدند و قیام زید را الگوی خود قرار دادند و پس از آن به تأسیس مکتب زیدیه اقدام نمودند.

زمینه‌سازی و همکاری زیدیان با دستگاه عباسی

پس از واقعه عاشورا بنی هاشم به مبارزه با امویان اقدام می‌کردند که این مبارزات با شدت و ضعف و پیدا و پنهان و فردی و جمعی و با اهداف مختلف تداوم داشت. بنی عباس، محمد بن حنفیه، بنی الحسن و فرزندان امام حسین (ع) گروه‌هایی بودند که علیه بنی امیه فعالیت می‌کردند.

بنی عباس

حضرت امام عسکری (علیه السلام): بنی عباس همچون بنی امیه می‌دانستند که در خلافت حقی نداشته و ندارند. (عاملی، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۱۹۷)

پیشینه مطرح شدن حق حکومت برای عباسیان از زمان خلفا مطرح شد. خلفا می‌کوشیدند تا عباس عموی پیامبر را بخرند و او را در مقابل علی (علیه السلام) قرار دهند. خلیفه اول و اطرافیانش برای جذب عباس و جدا کردن او از علی (علیه السلام) کوشیدند و به او وعده‌ی مشارکت در حکومت دادند: «و لقد جئناک و نحن نرید أن لک فی هذا الأمر نصیباً یكون لک و یكون لمن بعدک من عقبک إذ کنت عم رسول الله؛ ما با این هدف نزد تو آمده‌ایم تا از این امر (حکومت) بهره‌ای نصیب تو و فرزندان تو گردد؛ چون تو عموی پیامبر هستی.» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۵) اگرچه عباس به این دعوت قاطعانه پاسخ منفی داد و به امام علی (علیه السلام) پیشنهاد بیعت داد: «یا ابن‌أخی، هلمَّ إلی أن أبایعک فلا یختلف علیک اثنان» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۳۶؛ بلاذری، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۸۶) و اشعاری در حقانیت خلافت امام علی (علیه السلام) سرود؛ (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۲۴؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶۲۱) ولی نطفه این تصور را در ذهن او و فرزندان او کاشت. آن گونه که عضویت برخی افراد در شورای خلافت توسط عمر، برای آنها ذهنیت حقانیت

برای خلافت را ایجاد کرد. (مفید، ۱۴۱۳، ص ۹۷؛ ابن عبد ربّه، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۸۶؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۲۹-۳۰)

البته عمر به این بسنده نکرد و غیرمستقیم عبدالله بن عباس را نیز به ادعای خلافت تحریک می کرد. (طبری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۲۲)

البته ظاهراً ابن عباس هم برای خود قائل به حق بود. وی در مناظره‌ای که بین او و عمر رخ داد، همه بنی هاشم از جمله بنی عباس را هم جزء اهل بیت (علیهم السلام) دانست؛ زیرا آیه تطهیر درباره آنها نازل شده است. (أخبارالدولة العباسیة، ص ۳۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۱، ص ۷۲) این در حالی بود که ابن عباس اهل خبر و تفسیر بود و می دانست که آیه تطهیر ویژه برای پنج تن: پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) است. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۴۶۳) و نیز جالب است که ابن عباس با امام حسین (علیه السلام) همراهی نکرد و هیچ ارتباطی با امام سجاد (علیه السلام) نداشته و هیچ سخنی از او درباره ارتباط با آن حضرت شنیده نشده است. ارتباط و حشرونشر او با محمدبن حنفیه، رقیب امام سجاد و مدعی امامت بود و او را به ادعای امامت تشویق می کرد.

معاویه نیز شیطنت کرد و برای تحریک ابن عباس به شورش و جدا کردن او از امام علی (ع)، به او نامه‌ای نوشت و وی را به خلافت شایسته‌تر خواند. (ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۵۲) علاوه بر این، ابن عباس ادعاهای نابجای دیگری هم داشته که مورد تعجب و رد امام باقر (ع) قرار گرفته است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۷۸)

با این همه آنها نتوانستند مشروعیت لازم را برای مقبولیت اجتماعی به دست آورند. عباسیان برای فعالیت سیاسی مستقل فاقد مشروعیت بودند و خود نیز بر این حقیقت واقف بودند و مجبور بودند خود را به اهل بیت و شیعیان منتسب و ذیل آنها تعریف کنند. خاندان عباسی دو بار (سال‌های ۱۲۶ و ۱۲۹) با محمدبن عبدالله معروف به نفس زکیه بیعت کردند. (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۲۲۷ و ۲۵۹ و ۱۸۵ و ۱۸۸)

قبلاً هم به این مطلب اشاره شد که با این کار، بنی الحسن فریب آل عباس را خوردند؛ زیرا بنی عباس از سال ۹۹ که امامت را از ابوهاشم گرفتند و وارث تشکیلات محمدبن حنفیه و ابوهاشم شدند، در خراسان شروع به فعالیت نمودند و آن فرد و این فعالیت را از چشم

علویان پنهان می‌کردند. بیعت عمومی بنی‌عباس در سال ۱۲۶ و ۱۲۹ با محمد نفس زکیه فریبی بیش نبود.

در صورتی که طبق گفته و وصیت ابن‌عباس به فرزندش علی (۶۸ق) پس از مرگ او، از حجاز خارج شود و از قیام‌های پسرعموهایش، علویان دوری کند. محمدبن‌علی، نوه ابن‌عباس در ۱۰۰ قمری وقتی داعی خود را به خراسان می‌فرستاد، به او توصیه کرد از شخصی به نام غالب و یارانش که در نیشابور از هواداران و پیروان امام‌باقر(علیه‌السلام) بودند، دوری کند. او، برادران، فرزندان، داعیان و طرفدارانش در قیام زید(۱۲۲ق) و فرزندش یحیی(۱۲۵ق) شرکت نکردند. ابو مسلم که داعی بنی‌عباس بود، هرکس را که مخالف یا حتی احتمال مخالفت با آنها را می‌داد، می‌کشت ولو از دشمنان بنی‌امیه بود که از آن جمله می‌توان به عبدا... بن معاویه بن عبدا... بن جعفر که نواده عبدا... بن جعفر بن ابی‌طالب(ع) است، اشاره کرد. به قولی او را دستگیر کرد و کشت (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۱۵۸) و به قولی او را در زندان نگه داشت تا در زندان از دنیا رفت. (ابن‌سعد، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۹۲)

آنها به پایگاهی مشخص و مستقل نیاز داشتند که به آنها مشروعیت ببخشد. این پایگاه را از سال ۹۹ بر اساس وصیت ابوهاشم عبدالله بن محمدبن حنفیه به وجود آوردند. ابوهاشم محمدبن علی بن عبدالله بن عباس را وصی خود قرار داد. مطابق این وصیت، ابوهاشم پیروانش را به حمایت و فرمانبری از محمدبن علی عباسی فراخواند و به این حال مجموعه پیروان و داعیان ابوهاشم در اختیار عباسیان قرار گرفت و با این زمینه توانستند قدرت را در اختیار بگیرند.

محمدبن حنفیه

عملکرد محمدبن حنفیه و فرزندانش در تقابل با اهل بیت و همراهی با بنی‌عباس و نیز فرزندان امام حسن در تقابل با امام صادق(علیه‌السلام) زمینه را برای به قدرت رسیدن بنی‌عباس فراهم آورد. محمدبن حنفیه از جهت فکری منحرف از امامت بود. او با این که می‌دانست جایگاه امامت را ندارد، باز ادعای امامت داشت. (مسعودی، ۱۴۲۶، ص ۱۵۵؛

اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۱۲۳)

او خود را هم سطح امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) می دانست و ادعای علم امامت داشت و یا علم آن‌ها را انکار می کرد و امام حسن (علیه السلام) او را توبیخ کرد. (کشی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۷۶) او با امام حسین (علیه السلام) نیز مشکل داشت (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۴، ص ۳۳۳) و از او ادعای میراث پدرش را نمود. (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۰) محمدبن حنفیه نه تنها خود در واقعه کربلا با امام حسین (علیه السلام) همراه نشد، بلکه مانع از رفتن فرزندانش همراه امام حسین (علیه السلام) شد. (ابن سعد، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۱) ادعای امامت در مقابل امام سجاد (ع) و کشیده شدن قضاوت به حجر الاسود، مشهور است. (ابن بابویه، ۱۴۰۴، ص ۶۱) او خود را مهدی موعود می دانست (کشی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۶۰) و هنگامی که او را مهدی خطاب می کردند، رد و انکار نمی کرد. (ابن سعد، بی تا، ج ۵، ص ۷۰) خانواده او نیز چنین اعتقادی داشتند. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۴، ص ۳۴۸) ابن سعد نوشته است که در سال ۶۸ چهار پرچم در مراسم حج برافراشته شده بود: پرچم محمدبن الحنفیه، عبدالله ابن الزبیر، نجدة الحروری و بنوأمیه. (ابن سعد، بی تا، ج ۲، ص ۴۹)

رابطه محمدبن حنفیه و بنی عباس

محمدبن حنفیه از ابتدا بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) از برادرانش، فرزندان زهرا دوری می جست. خود را به بنی عباس نزدیک نموده و با آنها همنشین بود. (کشی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۷۶) این موضوع به خصوص بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) شدت یافت. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۱۴ و ۲۱۶) ابن عباس او را بر ادعای امامت و تساوی با حسنین تحریک می کرد. امام حسن (ع) در موردی او را به شدت توبیخ نمود. (کشی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۷۶) او بر ابن عباس نماز خواند: «و صلی علیه محمدبن الحنفیه و سماه ربانی هذه الأمة». (ابونعیم، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۷۹؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۷۳، ص ۲۱۸)

ابوهاشم عبدالله بن محمد

فرزند او ابوهاشم عبدالله، زیدبن علی را برتر از امام صادق (علیه السلام) می دانست. علم الهی امام صادق (علیه السلام) را انکار می کرد و این علم را برای زید می دانست. (حمیدی،

۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۵۲) بنا بر نقلی، او به صراحت ادعای جانشینی پیامبر را داشت و امامت امام باقر و اهل بیت (علیهم السلام) را انکار کرد. (ابن حیون، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۸۴) او در برخورد با زید بن الحسن خود را برای تصدی امور صدقات امیرالمومنین (علیه السلام) برتر و شایسته‌تر می‌دانست. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۳۷۵)

ابوهاشم پس از فوت پدر (۸۱ق)، سازمان دعوت را تنظیم کرد و دعوت خود را در عراق و خراسان متمرکز نمود. (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۷) طرفدارانش مخفیانه با او ملاقات یا مکاتبه می‌کردند و هدایا و خمس خود را می‌فرستادند. (ابن قتیبه، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۹) ابوهاشم در ۹۶ قمری به دست ولید بن عبدالملک خلیفه مروانی، مسموم شد و فوت کرد. (بلاذری، ۱۳۹۴، ص ۲۷۳-۲۷۵)

ابوهاشم امامت را به محمد بن علی عباسی واگذار کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۲، ص ۲۷۱) و نوشته‌ها و یادداشت‌های خود را به او داد و شیعیان را به سوی هدایت کرد و چون علی وفات نمود به فرزندش ابراهیم معروف به ابراهیم امام وصیت کرد و ابومسلم خراسانی مردم را به بیعت ابراهیم فرامی‌خواند. (ابن خلکان، بی تا، ج ۴، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ صفدی، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۱۰۳) ابومسلم، داعی بنی عباس نیز این وصیت‌نامه را دلیل بر حقانیت بنی عباس می‌داند. (صدرالافاضل، ۱۳۷۴ش، ص ۲۰)

این بزرگ‌ترین خیانت ابوهاشم به اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگ‌ترین خدمت به بنی عباس بود و زمینه خلافت آنها؛ زیرا با این انتقال، آنها برای خود حق و مشروعیت قائل شدند و شروع فعالیت جدی آنها از اینجا شروع شد. «قال عیسی: فذلک سببنا بخراسان». (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۴، ص ۳۶۷) سمیره مختار نوشته است: «و کانت سنه ۹۸ هـ السنه الفاصله فی تاریخ العلاقات بین البیتین العلوی والعباسی؛ و سال ۹۸ همان سالی است که میان روابط دو خاندان علوی و عباسی جدایی ایجاد شد.» (مختار الیثی، ۱۴۲۸، ص ۹۲)

انحراف فکری فرزندان محمد بن حنفیه

فرزندان محمد بن حنفیه علاوه بر جهت سیاسی، از جهت فکری و اعتقادی نیز منحرف بودند. یکی از فرزندان ابوهاشم عبدالله مؤسس اعتزال و فرزند دیگرش حسن بنیانگذار مرجئه بود. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ص ۳۸۱)

آیت‌الله جعفر سبحانی این موضوع را از منابع متعدد، نقل، بررسی و تأیید کرده است. از جمله نوشته است: «و از فرزندان علی (علیه السلام)، ابوهاشم عبدالله پسر محمد بن حنفیه است و او کسی است که واصل [بن عطا] از او بهره‌مند بوده و همراه او در مکتب بوده و از او و پدرش استفاده برده است.

همچنین برادرش حسن بن محمد که استاد غیلان (الدمشقی) (ابن عساکر، ۳۷۵، ۱۳، ۱۴۱۵؛ صفدی، ۱۴۰۱، ج ۱۶، ص ۲۶۷) بوده و تمایل به ارجاء داشته است. «(سبحانی، بی تا، ج ۳) ابن عساکر نوشته است: «و هو أول من تكلم فی الإرجاء.» (سبط بن جوزی، ۱۴۱۸، ص ۲۷۰) در مجموع محمد بن حنفیه و فرزندانش از جهت سیاسی و فرهنگی موجب تضعیف اهل بیت (علیهم السلام) و تقویت دشمنان و رقبای آنها، یعنی بنی عباس و مانع به قدرت رسیدن اهل می شدند.

قیام زید

اگرچه قیام‌هایی از سوی شیعیان علیه دستگاه اموی، همانند قیام توایین و مختار رخ داد، قیام زید در سال ۱۲۲ در کوفه، اولین قیام رسمی و علنی از طرف علویان بود. قیام یحیی به دنبال و تداوم قیام پدرش در خراسان در سال ۱۲۵ رخ داد. این قیام‌ها، به خصوص قیام یحیی در خراسان، آخرین ضربه‌های مهلک و مؤثر را بر پیکر نیمه‌جان بنی امیه وارد و زمینه علنی شدن دعوت عباسیان را فراهم آورد.

شکل‌گیری زیدیه

با روی کار آمدن بنی عباس و بیدار شدن بنی‌الحسن از خواب غفلت و فریبی که از بنی عباس خورده بودند، با آنها به تقابل پرداختند. از آن جا که همه هاشمیان (غیر از امام صادق (علیه السلام))، حتی ابراهیم امام، عباسیان و سفاح و منصور با نفس زکّیه به خلافت بیعت کرده بودند، فرزندان امام حسن (علیه السلام) خلافت را حق خود دانسته، عباسیان را غاصب حق خویش می‌شمردند. حسنیان از فضای به وجود آمده از قیام زید و یحیی استفاده نموده، خود را پیرو زید قلمداد کردند؛ زیرا اساس دعوت زید قیام به شمشیر بود و با اعلام پیروی از زید، مردم را به خود و جهاد فرامی خواندند.

قبل از شکل‌گیری قیام سادات حسنی، چیزی به نام «مکتب زیدیه» وجود نداشت و اگر از زیدیان سخنی به میان می‌آمد، افرادی بودند که در نهضت زید شرکت نموده و با آن جناب همراهی کرده بودند. (الاهی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۸ و ۲۲۹)

عنوان «زیدیه» نه از طرف شخص زید و نه از طرف پیروان صدر اول او، بر این گروه اطلاق نشده، بلکه یا از سوی پیروان و خون‌خواهان بعد از او در مورد آنان به کار رفته است و یا از طرف دستگاه حکومتی، بعد از قیام زید بن علی، این نام را بر هر قیام و انقلاب ضداموی اطلاق کردند (سلطانی، مصطفی، ۱۳۹۰ ش، ص ۲۴؛ حسینی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ص ۷۰۲).

این‌ها (زیدیه) جماعت متحدی را تشکیل ندادند، مگر پس از هنگامی که رهبری روحانی ایشان را رجالی از علویان برعهده گرفتند و این وصف دو تن علوی را شامل می‌گردد: نخستین ایشان حسن بن زید است، که در حوالی سال ۲۵۰ هجری دولت زیدیه جنوب بحر خزر را تأسیس کرد. (کریمیان، ۱۳۸۹ ش، ص ۳۷۳).

تعامل و مدارای ائمه (علیهم السلام) با زیدیان

زیدیه در عین حال که اختلافاتی با امامیه داشتند، از نزدیک‌ترین فرقه‌ها به امامیه بوده‌اند و نسبت به سایر فرق، اختلافات کمتری با امامیه دارند؛ از این رو تعاملات بهتر و نزدیک‌تری بین امامیه و آن‌ها وجود داشته است؛ البته در مکتب امامیه، ملاک تعامل با همه فرقه‌ها، بر اساس یک آموزه کلی است که از قرآن و مکتب اهل بیت «علیهم السلام» گرفته شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.» (نحل (۱۶): ۱۲۵) و نیز فرموده است: «عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن.» (اعراف (۷): ۱۹۹)

در سیره رسول خدا (ص) نیز همین اصل حاکم است. «خداوند مرا به مدارای با مردم فرمان داده است، آن گونه که به پا داشتن باید‌ها و واجبات فرمان داده است.» (کلینی، ۱۴۰۷ ج ۲، ص ۱۱۷) پیامبر در رفتار و دعوت خویش بسیار با صبر و حوصله و

مدارا با مردم و کفار برخورد می کردند تا جایی که یکی از علل پیروزی اسلام را همین نحوه برخورد پیامبر دانسته اند؛ «به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت دل می بودی، از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنها بیخشای و برایشان آموزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.» (آل عمران (۳): ۱۵۹) امیرالمؤمنین (علیه السلام) خود بهترین الگو در تعامل با مخالفان است، به خصوص کسانی که از روی جهالت مخالفت می کردند. از آن حضرت نقل شده است که در برخورد با خوارج فرمودند: «بعد از من با خوارج نجنگید؛ زیرا کسی که در جست و جوی حق بوده و خطا کرده، مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است.» (نهج البلاغه، خطبه ۶۱)

نوع نگرش امام صادق (علیه السلام) و برخورد آن حضرت با اندیشه‌ها و نحله‌های فکری در روزگار خود، که گروه‌های فکری بسیار اندیشه خود را عرضه می داشتند و با مبانی اندیشه شیعی و اسلامی به مخالفت می پرداختند، همراه با مدارا و سعه صدر بود؛ به عنوان نمونه برخورد یکی از شاگردان آن حضرت، مفضل بن عمرو با ابن ابی العوجا و نظر او در بیان حلم و بردباری امام صادق (علیه السلام) و تحمل نظرات مخالفان است، که درس آموز است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۵۷) این اصل می تواند به عنوان یک الگو در تعامل با سایر فرق و مذاهب مورد عمل قرار گیرد. ائمه (علیهم السلام) و به پیروی از آنها، علمای شیعه در برخورد با فرق مختلف، از جمله فرقه زیدیه، بر این اساس عمل نموده اند.

مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بدون دست برداشتن از ادعای انحصار حقانیت، همواره پیروان خود را به تساهل و مدارا با هم نوعان فرامی خواند و دامنه مدارا را به تمام پیروان دیگر ادیان گسترش می دهد.

پس از شهادت زید، سادات حسنی مدیریت و رهبری زیدیه را به دست گرفتند و به عنوان رهبران زیدیه نسبت به امامیه، به خصوص امام صادق (علیه السلام) رفتار نابخردانه و دور از ادب و ایمان داشتند؛ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۸۱) اما امام صادق با حلم و بزرگواری با آنها

برخورد می‌کرد. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۱۵۵؛ ج ۱، ص ۳۵۸) ائمه (علیهم السلام) با سادات حسنی بسیار با محبت و خویشتن‌دارانه رفتار می‌کردند؛ زیرا سادات حسنی را افرادی مؤمن و حقجو، ولی گمراه می‌دانستند، برخلاف برخی عالمان فاسد امثال ابوالجارود؛ بنابراین بین این دو گروه تفاوت قائل بودند. (صفری، تاریخ و تمدن اسلامی، ش ۲۰) تحمل و پاسخ منطقی به انتقادهای تند زیدیان نسبت به عقائد امامیه و ردیه‌نویسی‌های آن‌ها نسبت به امامیه، جلوه‌های دیگری از این مداراست.

دو فرقه شیعی امامیه و زیدیه، هم دارای مشترکات و هم دارای اختلافات بوده و هستند. این وضعیت موجب تعامل و همگرایی بین این دو فرقه گردیده است. از مشترکات آنان می‌توان به این امور اشاره کرد. رهبران این دو فرقه، پیوند سببی نزدیکی با هم داشتند. هر دو فرقه تقریباً دارای هدف مشترکی بودند؛ یعنی تشکیل حکومت عدل اسلامی توسط اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)، اگرچه در روش دارای اختلاف بودند؛ یکی دیگر از مشترکات زیدیه، به خصوص فرقه جارودیه و امامیه، اشتراک در موضوع امامت حداقل در مورد امامت حضرت علی و حسنین (علیهم السلام) است. این موضوع زمینه اشتراک در بسیاری از مبانی دینی و عقیدتی بین زیدیان و امامیه را فراهم آورده است؛ زیرا میراث معرفتی و عقیدتی و نیز مبانی فکری زیدیه و امامیه برگرفته از اهل بیت (علیهم السلام) است، این دو گروه ناگزیر به همکاری و تعامل علمی بودند؛ به بیان دیگر، علاوه بر سه امام مشترک، سایر امامان امامیه مورد توجه زیدیان بوده‌اند. زیدیان هر چند به امامت آنان باور نداشته‌اند، جایگاه علمی امامان امامیه را هیچ‌گاه انکار نکرده و مرجعیت علمی آنان را پذیرفته‌اند. شخص زید که امام صادق (علیه السلام) را به رهبری و امامت سیاسی قبول نداشت، به صراحت می‌گفت: «جَعْفَرٌ إِمَامُنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ؛ جعفر امام ماست در بیان حلال و حرام (احکام دین)». (کشی، ۱۳۶۳، ص ۳۶۱) حتی برخی از رهبران و امامان زیدیه نزد ائمه امامیه تلمذ کرده‌اند؛ برای نمونه، یحیی بن عبدالله محض (امام زیدیه) از شاگردان امام جعفر صادق (علیه السلام) بوده و از آن حضرت بسیار روایت نقل کرده است. وی در دامن امام صادق تربیت یافته بود. او از امام صادق به نام «حیب» یاد می‌کرد و وقتی می‌خواست از قول امام حدیثی روایت کند می‌گفت: «حدثنی حیبی جعفر بن محمد». امام

صادق او را به عنوان یکی از اوصیای خود معرفی کرده بود. (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۳۸۸) ناصر کبیر (از امامان زیدیه) از شاگردان و مریدان ائمه (علیهم السلام) بوده و شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی (علیه السلام) دانسته است. (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۸۵) ابن اسفندیار نوشته که ناصر مدتی نیز در محضر امام عسکری (علیه السلام) علم آموخته است: «با آن که او را اشعار بسیار و فضل وافر بود، مدت مدیدی در محضر امام الحسن بن علی العسکری صلوات الله علیهما اقتباس علوم کرد»؛ (ابن اسفندیار، بی تا، ج ۱، ص ۱۱۸) بنابراین ناصر کبیر علاوه بر مصاحبت با امام هادی (علیه السلام)، از شاگردان امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز بوده است.

ابن داوود حلی بیش از ۲۵ نفر از راویان زیدی را نام می برد که از طریق آنان بسیاری از روایات ائمه در منابع امامیه وارد شده است؛ (ابن داود حلی، ۱۳۴۲، ص ۵۳۳) افزون بر این، در منابع زیدیه بسیاری از روایات از امامان اختصاصی امامیه، همچون روایات امام سجاد، امام باقر، امام صادق و امام کاظم (علیهم السلام) در موضوعات گوناگون انتشار یافته است. (اطروش، ۱۴۱۸، ص ۷۵) در مقابل علمای شیعه نیز از زیدیه و امامان آنها به نیکی یاد کرده اند.

اولین برخورد تعاملی با زیدیه، تعاملی است که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) با شخص جناب زید داشته اند. بر اساس اخبار و روایاتی که در منابع معتبر نقل شده، با این که زید نسبت به آن دو بزرگوار مطیع کامل نبود. (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۷۳) بنا بر قولی، امید و انتظار امامت و رهبری داشت؛ (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۷۳) ولی آنها نسبت به ایشان با محبت و مدارا برخورد می کردند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۳۵۶) امام باقر (علیه السلام) هنگام شهادت، به امام صادق (علیه السلام) در مورد زید، به مدارا امر نمود: «طولی نمی کشد که بعد از من زید ادعای امامت می کند، او را به حال خود واگذار و با او (درباره امر امامت) نزاع مکن؛ زیرا عمر او کوتاه خواهد بود.» (مسعودی، ۱۴۲۸، ص ۳۴۱) امام صادق (علیه السلام) نیز نه تنها نسبت به زید با مدارا برخورد می کردند، بلکه نسبت به بازماندگان کشته شدگان همراه زید نیز توجه داشتند و به آنها کمک می کردند. عبدالرحمن بن سیابه گوید: «امام صادق (علیه السلام) پول هایی به من داد و دستور داد تا آن

را میان خانواده شهیدانی که در قیام عموییش زید (علیه السلام) به شهادت رسیده‌اند، تقسیم کنم و من این کار را انجام دادم.» (کشی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۶، ص ۱۹۴؛ مفید، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۷۳) با توجه به این که برخی از سران زیدیه مانند ابوالجارود، از شاگردان امامین صادقین (علیهما السلام) بودند، زمینه نزدیکی بیشتری بین آن‌ها وجود داشت و همین امر موجب شد تا از آن حضرات نقل حدیث نموده، سبب نزدیکی بیشتر بین آن‌ها را فراهم آورد. اگرچه بعداً و به مرور زمان جدایی بین آن‌ها بیشتر شد.

ائمه (علیهم السلام) و شاگردان مکتب آن‌ها می‌کوشیدند تا با منطق و استدلال با زیدیه گفت‌وگو کنند و انحرافات آن‌ها را تبیین و روشنگری نمایند. برخی از اصحاب، با قصد نزدیک کردن دو گروه زیدیه و شیعیان، خدمت امام صادق (علیه السلام) پیشنهاد به عهده گرفتن رهبری زیدیه را عرضه کردند و گفتند: همانا طائفه زیدیه مردمی معروف و با تجربه هستند و مردم نیز آن‌ها را مشهور کرده‌اند، هیچ یک از افراد امت محمد (صلی الله علیه و آله) نیست که نزد آن‌ها محبوب‌تر از شما باشد، اگر صلاح بدانید آن‌ها را به خود نزدیک ساخته، متوجه خویشتن کنید؟! حضرت در جواب آن‌ها فرمود: اگر این مردم سبک‌مغز بخواهند ما را از علم و دانش خود بازدارند و ما از آن‌ها پیروی کنیم و به سوی وادی نادانی خود کشند، نه خوشامدی به آن‌ها می‌گوییم و نه آن‌ها را می‌پذیریم؛ اما اگر مطیع ما باشند و گفتار ما را بپذیرند و منتظر امر (ظهور و خروج) ما باشند، باکی نیست.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۱۶۰)

علمای شیعه نیز به پیروی از ائمه (علیهم السلام)، تلاش داشته‌اند تا با مناظرات علمی به روشنگری زیدیان پردازند. در این گفت‌وگوها طبعاً امامیه نیز در برابر زیدیه و انتقادات آنان سکوت نمی‌کردند، بلکه با بحث‌های کلامی و حدیثی می‌کوشیدند از یک سو شبهات زیدیه در مباحث امامت و خاصه مسئله امام غایب (علیه السلام) را پاسخ دهند و از دیگر سو با بیان ادله کلامی، گفتمان زیدیه را درباره امامت به چالش کشند. کتاب «المسائل الجارودیه» شیخ مفید را می‌توان یک نمونه خوب از این نوع تعامل و گفتمان به حساب آورد.

روابط علویون و بنی عباس

روابط علویون با بنی عباس را باید به دو بخش قبل و بعد از به قدرت رسیدن بنی عباس تقسیم کرد.

علویون، یعنی حسینیان و حسینیان و محمدبن حنفیه با بنی عباس در مبارزه با بنی امیه تقریباً و در ظاهر در یک جبهه فعالیت می نمودند.

بنی عباس معتقد بودند که حکومت و رهبری حق از آن علی علیه السلام است و برای خود حقی از خلافت قائل نبودند؛ (عاملی، ۱۴۲۵، ج ۵، ص ۱۹۷) لذا از زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عباس و پس از آن عبدالله بن عباس در برابر خلفا و غصب خلافت و حق حضرت علی (ع) در کنار آن حضرت و از حامیان او بودند.

عبدالله بن عباس خود را شاگرد حضرت امیر می دانست و از همان کودکی پیوسته ملازم و همراه علی (علیه السلام) بود و از او دانش می آموخت: «عن ابن عباس قال: کنا إذا أتانا الثبت عن علی لم نعدل به.» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۰۴) او و دیگر فرزندان عباس در دوره حکومت علی (علیه السلام) هم چنان کنار آن حضرت بودند و به امارت ولایات منصوب شدند.

ابن عباس بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) از همراهی با امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) کناره گیری کرد و با آن دو همراهی نکرد و خود و فرزندانش در هیچ یک از قیامها و مبارزات آنها و شیعیان کمک و شرکت نکردند و طبق برخی اخبار به فرزندش وصیت کرد که از همراهی با قیامهای علویون دوری و خودداری کنند. (اخبار الدوله العباسیه، ۱۳۹۱، ص ۱۳۰)

محمدبن حنفیه و فرزندانش که مدعی امامت و رهبری شیعه بعد از امام حسین (علیه السلام) بودند نیز از همراهی با اهل بیت (علیهم السلام) دوری جستند و با بنی عباس همراه شدند و در نهایت حق ادعایی خود را به بنی عباس واگذار کردند. پیش از این گفته شد که بر اساس وصیت ابوهاشم، عبدالله بن محمدبن حنفیه، محمدبن علی بن عبدالله بن عباس را وصی خود قرار داد. مطابق این وصیت، ابوهاشم پیروانش را به حمایت و فرمانبری از محمدبن علی عباسی فراخواند و مجموعه پیروان و داعیان ابوهاشم در اختیار عباسیان قرار

گرفت و با این زمینه توانستند قدرت را در اختیار بگیرند.

بنی عباس با عدم شرکت در هیچ نهضتی علیه بنی امیه و نیز انتقال محل زندگی خود به جایی دور از عراق و شام، حساسیت آنها را علیه خود برنینگیختند. همچنین زمینه فعالیت اصلی دعوت خود را به خراسان منتقل کردند و ادامه دادند و علویان را در عراق و حجاز رها کردند و در ظاهر با آنها همراهی می کردند و حتی خاندان عباسی دو بار (سال ۱۲۶ و ۱۲۹) با محمد بن عبدالله (معروف به نفس زکیه) به عنوان امام و مهدی بیعت کردند. (اصفهانی، ۱۴۱۹، ص ۲۲۷ و ۲۵۹ و ۱۸۵ و ۱۸۸) و با سوءاستفاده از محبوبیت اهل بیت و با فریب مردم با شعار «الرضا من آل محمد» که شعار مختار (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۵۸، ص ۲۳۸) و زید بن علی بود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۶۴) اهداف خویش را دنبال کردند. حسینیان با این بیعت مغرور شده، فریب خوردند و به خواب غفلت فرورفتند و زمانی از خواب بیدار شدند که نیروهای خراسانی عباسیان کوفه را تسخیر کرده بودند. زمانی که نامه ابوسلمه به دست عبدالله بن حسن رسیده بود او با خوشحالی نامه ابوسلمه را نزد امام صادق (ع) برد و گفت: این نامه هم اکنون به وسیله یکی از شیعیان ما در خراسان رسیده از ابوسلمه است که مرا به خلافت دعوت کرده است. حضرت به عبدالله گفت: از چه وقت مردم خراسان شیعه تو شده‌اند؟ آیا ابومسلم را تو پیش آنان فرستاده‌ای؟ آیا تو یکی از آنان را می شناسی؟ درحالی که نه تو آنها را می شناسی و نه آنها تو را، چگونه شیعه تو هستند؟ آیا تو به آنها گفتی به عراق بیایند؟ آیا تو به آنها گفته‌ای لباس سیاه بپوشند؟ و... (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۵۴) و به قول هاینس هالم: «این گونه بود که دشمنان بزرگ بعدی شیعیان با کمک تشیع به حکومت رسیدند؛ این حقیقتی است که شیعیان همواره با تلخی فراوان از آن یاد کرده‌اند.» (هاینس هالم، ۱۳۸۹، ص ۵۸)

اما شاخه حسینیان از علویان به رهبری امام صادق (علیه السلام) ارتباطی با عباسیان نداشتند. امام صادق (علیه السلام) با توجه به تفرقه‌ای که بین علویون وجود داشت که هر یک دنبال به دست آوردن قدرت بودند و نیز درایت و تیزی که نسبت به حرکات و اهداف بنی عباس داشتند زمینه را برای دخالت و همراهی آنان نمی دیدند و پیروان خود را نیز از دخالت در این امور برحذر می داشتند. امام به نامه ابومسلم جواب رد داد و فرمود: «ما

انت من رجالی و لا الزمان زمانی؛ نه تو از یاران منی و نه زمانه، زمانه من است.» «فضل کاتب» می گوید: روزی نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که نامه‌ای از ابو مسلم رسید، حضرت به پیک فرمود: «لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اَخْرَجْنَا؛ نامه تو را جوابی نیست، از نزد ما بیرون شو!» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۲۷۴) امام نامه ابو سلمه را که امام را برای خلافت دعوت کرده بود، در آتش سوزاند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۷، ص ۱۳۳) بعد از خلافت، سفاح به امام صادق (ع) سخت نگرفت؛ اما پس از قیام‌های حسنیان، ترس و توهم از قدرت آن حضرت موجب سختگیری منصور نسبت ایشان شد.

پس از به قدرت رسیدن بنی عباس و بیعت با سفاح برخی از بنی حسن مثل فرزندان عبدالله بن حسن بیعت نکردند. سفاح بنا بر مصالح و دلایلی با آنها سختگیری نکرد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۳۴۰) و فدک را به عبدالله بن حسن واگذار کرد. (جوهری، بی تا، ص ۱۰۴) بعد از مرگ سفاح، منصور با آنها با تندی برخورد کرد و آنها نیز در مقابل منصور ایستادند و دست به قیام زدند و برخوردهای خونینی بین آنها رخ داد که تفصیل آنها نیاز به نوشته‌ای مستقل دارد. برخی دیگر از بنی حسن مثل فرزندان زید بن حسن با آنها بیعت و همکاری کردند.

نتیجه‌گیری

یکی از موضوعاتی که صفحات بی‌شماری از تاریخ را به خود اختصاص داده، بحث خلافت و امامت است که افراد متعددی در این دایره وارد شده‌اند و چه خون‌ها که به خاطر جاه‌طلبی و زیاده‌خواهی برخی افراد ریخته شد و این داستان همچنان ادامه دارد. خداوند متعال بارها به این مسئله اشاره کرده است که لباس خلافت فقط برازنده ائمه (علیهم السلام) است؛ اما در هر دوره شاهد بوده‌ایم که بعضی افراد با حيله‌گری و ترفندهایی به دنبال به دست آوردن آن بوده و هستند و به نظر می‌رسد هیچگاه چنین انسان‌هایی درس عبرت نخواهند گرفت، مگر انسان‌های خدا ترس و مؤمن.

نهضت امام حسین (ع) نقطه عطفی در تاریخ اسلام در مبارزه با انحرافات و به وجود آمده بود. پس از آن نهضت‌ها و قیام‌هایی رخ داد و زمینه برای شکل‌گیری حکومت حق و امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) فراهم می‌شد؛ اما این نهضت‌ها توسط رهبران آنها به علل و انگیزه‌های مختلف از مسیر اصلی منحرف شده، از رهبری اصیل اسلامی، یعنی ائمه معصومین (علیهم السلام) فاصله گرفتند.

علویان که تا زمان شهادت امام حسین (ع) در مسند قدرت قرار داشتند، پس از آن واقعه نیز در حکومت، خود را صاحب حق برمی‌شمردند و برای دستیابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نبودند؛ بنابراین علویون در این انحراف نقش مهمی داشتند. قیام زید بن علی (ع) تنها به زمانه او محدود نشد و هواداران او بیش از چهارده قیام را در عصر اموی و عباسی ترتیب دادند. زید در همراهی و اطاعت از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فاصله گرفت و بین شیعیان اختلاف و شکاف بزرگی ایجاد کرد. دیدگاه‌های زیدیه در مسائل مختلف، متفاوت است؛ ولی بنای اندیشه سیاسی زیدیه روی دو مسئله نظارت دارد؛ یکی تفسیر آنها از حکومت خلفای راشدین و دیگری امامت زیدی. نکته قابل توجه در مورد زیدیان این بود که آنها از درون اندیشه شیعی بیرون آمده بودند و در این اندیشه خلافت عباسی از هیچ حقی برای امامت جهان اسلام برخوردار نبود. محمد بن حنفیه نیز مدعی امامت بود و گروه بزرگی از شیعیان را به دنبال خود و به گمراهی برد. فرزندان او علاوه بر جدایی سیاسی از اهل بیت و واگذاری حق خلافت به بنی‌عباس در

انحرافات فکری نقش داشتند و در نهایت شیعیان را به دامان بنی عباس سوق دادند. بنی حسن نیز با رقابت و حتی دشمنی با ائمه (علیهم السلام) مدعی امامت و رهبری بودند و نقش پررنگی در اختلافات داشتند.

این رقابت‌ها و اختلافات موجب تضعیف موقعیت شیعیان و ائمه (علیهم السلام) گردید و زمینه قدرت گرفتن و روی کار آمدن بنی عباس را فراهم آوردند و خلفای عباسی سعی داشتند رهبران شیعه را که رقیب آنها بودند، از سر راه بردارند.

«بنی عباس» سلسله‌ای بودند که پس از خلفای اموی به قدرت رسیدند و رهبری جهان اسلام و حکومت مسلمانان را در اختیار گرفتند. تمام آنان از نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، بودند و به همین جهت آنان را بنی عباس (فرزندان عباس) یا عباسیون می‌نامند.

بنی عباس از طرفی با استفاده از جایگاه و محبوبیت اهل بیت (علیهم السلام) میان مردم به دروغ خود را از اهل بیت معرفی و با شعار مبهم «الرضا من آل محمد» خود را داعی به سوی اهل بیت (علیهم السلام) معرفی کردند و مردم را به سوی خود جذب نمودند؛ از سوی دیگر، از اختلافات علویون به خوبی استفاده نموده، قدرت را در اختیار گرفتند و انحرافات به وجود آمده در جهان اسلام را تداوم بخشیدند و شیعیان را بیشتر و بدتر از بنی امیه سرکوب کردند؛ در حقیقت، فشار شدیدی به علویان و رهبران و بزرگان شیعه وارد می‌شد و خلاصه این شد که هاینس هالم نوشته است:

«این گونه بود که دشمنان بزرگ بعدی شیعیان با کمک تشیع به حکومت رسیدند و این حقیقتی است که شیعیان همواره با تلخی فراوان از آن یاد کرده‌اند.»

فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۵ق) الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
۲. ابن اعثم الکوفی، أبو محمد أحمد، (۱۴۱۱ق) کتاب الفتوح، علی شیری، بیروت، دارالاضواء.
۳. ابن بابویه، علی بن حسین، (۱۴۰۴ق) الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم، مدرسه امام مهدی (علیه السلام).
۴.، لاجوردی، مهدی، (۱۳۷۸ق) عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، نشر جهان .
۵. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، ابراهیم، محمد ابوالفضل، (۱۴۰۴ ق) شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۶. ابن اسفندیار، محمد بن حسن (بهاء الدین)، (۱۳۸۶) تاریخ طبرستان، عباس اقبال، به اهتمام: محمد رمضان، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰، بازنویسی و پخش، توسط سایت تبرستان.
۷. ابن خلکان، احمد بن محمد، (بی تا) وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، عباس، احسان، بیروت، دارالفکر.
۸. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون.
۹. ابن حیون، نعمان بن محمد، حسینی جلالی، محمد حسین، (۱۴۰۹ق) شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم، جامعه مدرسین .
۱۰. ابن سعد، محمد بن سعد (بی تا) الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) سلمی، محمد بن صامل، طائف، مكتبة الصديق.
۱۱. ابن عبد ربه اندلسی، (۱۴۰۴ق) العقد الفريد، دار الکتب العلمیة، بیروت، اول.

۱۲. ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵ق) تاریخ مدینه دمشق و...، بیروت، دارالفکر.
۱۳. ابن عماد، عبدالحی بن احمد، (۱۴۰۶ق) شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ارناووط، عبدالقادر، دمشق، دار ابن کثیر.
۱۴. ابونعیم، احمد بن عبدالله، (بی تا) حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، قاهره، دار أم القرى.
۱۵. ابونعیم، احمد بن عبدالله، (۱۴۲۲ق) معرفة الصحابة، شافعی، محمد حسن اسماعیل، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۱۶. اتان کلبرگ، (۱۳۷۱) کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، جعفریان، رسول، قزایی، سیدعلی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۷. اصفهانی، ابو الفرج، علی بن حسین، (۱۴۱۹ق) مقاتل الطالبیین، صقر، احمد، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات .
۱۸. اطروش، الامام الناصر، (۱۴۱۸ق) البساط، عبدالکریم احمد جدیان، صعده، مکتبه التراث الاسلامی.
۱۹. الاهی زاده، محمد حسن، (۱۳۸۵) جنبش حسینیان، قم، شیعه شناسی.
۲۰. امین، حسن، (۱۴۰۸ق) مستدرکات اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۱. بحرانی، سید هاشم، (۱۴۱۶ق) البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
۲۲. البلاذری، (۱۳۹۴ق) انساب الأشراف، تحقیق محمدباقر المحمودی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۳. حسکانی عییدالله بن احمد، (۱۴۱۱ق) شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، محمودی، محمدباقر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۲۴. جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، امینی، محمد هادی، (بی تا) السقیفه و فدک، مکتبه نینوی الحدیثه، تهران.
۲۵. حسنی رازی، مرتضی، (۱۳۶۴) تبصره العوام فی معرفة مقالات الأنام، اقبال، عباس، تهران، اساطیر.
۲۶. حسینی تهرانی، سید هاشم، (۱۳۶۵) توضیح المراد، انتشارات مفید، تهران.
۲۷. حسینی خامنه ای (آیت الله)، سیدعلی، (۱۳۹۰) انسان ۲۵۰ ساله، تهران، صهبا.

۲۸. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۳) معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، بی‌جا، بی‌نا.
۲۹. دارقطنی، علی بن عمر، (۱۴۰۶ق) المؤتلف و المختلف، ابن عبد القادر، موفق بن عبدالله، بیروت، دارالمغرب الاسلامی.
۳۰. دینوری، ابن قتیبة، (۱۴۱۰ق) الإمامة و السياسة، علی شیری، بیروت، دارالأضواء.
۳۱. زرکلی، خیرالدین، (۱۹۸۹م) الأعلام، بیروت، دارالعلم للملایین.
۳۲. سبحانی (آیت الله) جعفر، (بی‌تا) بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
۳۳. سبط ابن جوزی، (۱۴۱۸ق) تذكرة الخواص من الأمة فی ذکر خصائص الأئمة، قم، منشورات الشریف الرضی .
۳۴. سلطانی، مصطفی، (۱۳۹۰) تاریخ و عقائد زیدیّه، قم، نشر ادیان.
۳۵. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۰۴ق) الدرالمشور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۳۶. شوشتری، محمدتقی، (۱۴۱۰ق) قاموس الرجال، انتشارات اسلامی، قم، جامعه مدرسین.
۳۷. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، (۱۳۶۴) الملل و النحل، قم، الشریف الرضی.
۳۸. صدر الافاضل، مرتضی حسین، (۱۳۷۴) مطلع انوار، هاشم، محمد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مقدس.
- ۳۸- صفار، محمدبن حسن، (۱۴۰۴ق) بصائر الدرجات، کوجه باغی، محسن بن عباسعلی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی،.
- ۳۹- صفدی، خلیل بن ایبک، (۱۴۰۱ق) الوافی بالوفیات، ریتز، هلموت، بیروت، دار النشر فرانز شتاينر.
- ۴۰- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق) المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم .
- ۴۱- طبرسی، احمدبن علی، (۱۴۰۳ق) الإحتجاج علی أهل اللجاج، خراسان، محمدباقر، مشهد.

- ۴۲- طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، (۱۴۱۳ق) دلائل الإمامة، مؤسسه البعثه، قم، بعثت.
- ۴۳- طبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷) تاریخ الأمم و الملوك، محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث.
- ۴۴- طقوش، سهیل، جودکی، حجت، (۱۳۹۶) دولت امویان، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- ۴۵- طوسی، محمد حسن، (۱۴۲۷ق) رجال الطوسی، قیومی اصفهانی، جواد، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۴۶- عطاردی، عزیز الله، (۱۳۷۳) عبدالعظیم الحسنی حیاته و مستنده، تهران، عطارد.
- ۴۷- عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق) تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، آل البيت، قم.
- ۴۸- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، (۱۴۱۰ق) تفسیر فرات الکوفی، محمد کاظم محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- ۴۹- قاضی عبدالجبار، (۱۹۷۲م) المنیة و الأمل، سامی نشار و عصام الدین محمد، اسکندریه، دار المطبوعات الجامعیة .
- ۵۰- قمی، عباس، (۱۳۹۰) منتهی الامال، تهران، مبین اندیشه.
- ۵۱- کرمی حویزی، محمد، (۱۴۰۲ق) التفسیر لکتاب الله المنیر، قم، چاپخانه علمیه.
- ۵۲- کریمیان، حسین، (۱۳۸۹) سیره و قیام زید بن علی، تهران، علمی فرهنگی.
- ۵۳- کشی، محمد بن عمر، (۱۴۰۹ق) إختيار معرفة الرجال (رجال الکشی)، طوسی، محمد بن الحسن / مصطفوی، حسن، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ۵۴- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق) الکافی، دار الحدیث، قم، دار الحدیث .
- ۵۵- اللیثی، سمینه مختار، (۱۴۲۸ق) سامی الغریری الغراوی، جهاد الشیعه فی العصر العباسی الاول، دارالکتاب الاسلامی، قم.
- ۵۶- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق) بحار الأنوار، جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی .

- ٥٧-.....(١٤٠٤ق) مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلاميه.
- ٥٨-مجهول المؤلف، (١٣٩١) أخبار الدولة العباسية، عبد العزيز الدورى و عبد الجبار المطلبى، بيروت، دار الطليعة.
- ٥٩-محلّى، حميد بن احمد، (١٤٢٣ق) الحدائق الوردية فى مناقب الأئمة الزيدية، محطوري، مرتضى بن زيد، صنعا.
- ٦٠-مسعودى، على بن الحسين، (١٤٢٦ق) اثبات الوصيه، قم، انصاريان.
- ٦١-مسعودى، أبو الحسن على بن الحسين، (١٤٠٩ق) مروج الذهب و معادن الجواهر، اسعد داغر، قم، دار الهجرة.
- ٦٢-ميرحامد حسين، (١٣٦٦) عبقات الانوار فى امامة الأئمة الاطهار، كتابخانه عمومى امام اميرالمؤمنين على عليه السلام، اصفهان.
- ٦٣-مفيد، محمد بن محمد، (١٤١٣ق) الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مؤسسۀ آل البيت عليهم السلام، قم، كنگره شيخ مفيد.
- ٦٤-هالم، هاينس، تشيع، اكبرى، محمد تقى، (١٣٨٩) قم، نشر اديان.
- ٦٥-يعقوبى، احمد، (بى تا) تاريخ اليعقوبى، بيروت، دار صادر.